

هر کسی می‌خواهد که به تجارتش قدرت روحی بیشتری بدهد، کسی که می‌خواهد از حیث علمی تمرکز بیشتری داشته باشد، یا هر حرکت روحی‌ای که برای انسان لازمه‌اش این باشد که روی خودش کار کند؛ حتی اگر اصلاً به خدا یا معنویت معتقد نباشد. امروزه یک فرد سکولار، لائیک یا حتی یک آتئیست، وقتی روی خودش کار می‌کند، در واقع در مسیر رشد فردی قرار گرفته است. برای مثال، در رشته نمایش، کاری که یک هنرپیشه برای ارتقای هنر بازیگری خود انجام می‌دهد، لزوماً ارتباطی با معنویت به معنایی که مثلاً علامه طباطبایی مطرح می‌کند ندارد؛ بلکه نوعی کار کردن روی خویشتن است. انسان روی خود کار می‌کند تا نمایش بهتر شود، تجارت موفق‌تر شود و در نهایت به اوج توانایی‌های خود برسد.

آن کاری می‌شود که فرد در جهت رسیدن به یک حرکت نامتناهی انجام می‌دهد و با تصور یک قله بلند روحی و معنوی در ذهن آغاز می‌شود. برای کسی که می‌خواهد چنین مسیری را طی کند، دهه اول محرم گویی نقطه شروعی است برای تدارک سال آینده. در این ایام، همه برنامه‌های قبلی، همه تلاش‌های عمیق و همه کارهایی که انجام داده است، تبدیل به **سؤال و نیاز** می‌شوند؛ **تبدیل به نوعی تعلیق**. همان بحثی که در جلسه پیش مطرح شد و دوستان حاضر با آن آشنا هستند. **همه این‌ها به یک نیاز و درخواست تبدیل می‌شود**. انسان به این فکر می‌افتد که برای رفع این نیازها چه باید بکند. **همه شکست‌هایی که خورده، همه ضعف‌هایی که داشته و همه نیازهایی که احساس می‌کند، در قالب یک درخواست و یک نیاز در برابر او قرار می‌گیرند**.

دهه اول محرم فضایی را فراهم می‌کند که در اثر تمرکز، انسان بتواند با کائنات ارتباط برقرار کند و از آن کمک بگیرد.

دهه اول محرم چنین فضایی دارد. ذهنتان درگیر این نشود که فلان مداح چه گفت یا فلان فرد چگونه سخن گفت؛ ما با این مسائل کاری نداریم. ما از نگاه خودمان سخن می‌گوییم؛ نگاهی که در مکتب کاوش‌های وجودی، مکتب علامه طباطبایی و مکتب انسان‌های خاصی که در این مسیر گام برداشته‌اند مطرح است؛ همان مکتب حقیقی حسین بن علی(ع)، مکتبی که حرکتش برای رسیدن به یک قله روحی، یک قله وجودی و قله انسانیت است.

این همان مکتبی است که سیدالشهدا(ع) در روز عاشورای فرمایند که: «اگر دین ندارید، در دنیای خود آزاد باشید». این آزادگی مفهومی متفاوت از آن چیزی است که گاهی در برداشت‌های رسمی و رایج دیده می‌شود. نباید اجازه داد آن تلقی‌های متعارف و ذهنیت‌های رایج، ذهن انسان را از حقیقت این معنا دور کنند. **انسان باید تمرکز خود**

را حفظ کند؛ گویی تمام فضا، همه عوامل و سراسر عالم وجود در حال راهنمایی او هستند. در این تمرکز و توجه، قدرتی به انسان داده می‌شود، میلی در او ایجاد می‌شود و توانی در اختیارش قرار می‌گیرد.

دوستان عزیز، آنچه می‌گویم از سر وعظ و خطابه نیست. نمی‌خواهم منبر بروم یا سخنرانی کنم. تنها می‌خواهم چند کلمه بگویم؛ کلماتی که حاصل تجربه خودم و تجربه کسانی است که این مسیر را پیموده‌اند و به نتایجی رسیده‌اند.

شما نیز، اگر هنوز به آن نتیجه نرسیده‌اید، می‌توانید به آن دست پیدا کنید. اگر به پاسخ نرسیدید، به احتمال زیاد یکی از همان نکاتی را که پیش‌تر مطرح کردم، یا اکنون به آن اشاره می‌کنم، و یا در روزهای تاسوعا و عاشورا بیان خواهد شد، رعایت نکرده‌اید. اگر این موارد را رعایت کنید، بعید است که نیاز، سؤال و درخواست شما بی‌پاسخ بماند. این نیازها می‌توانند به پاسخی روشن، واضح و اجرایی تبدیل شوند؛ پاسخی که بتوانید بر اساس آن سال آینده خود را تدارک ببینید. در آن صورت، سال آینده را در بالاترین سطح، حیرت و ابهام سپری نخواهید کرد. در فضای مه‌آلود نخواهید ماند، بلکه می‌توانید تکلیف خود را با زندگی و ابعاد گوناگون آن روشن ببینید و جایگاه خود را بهتر بشناسید.

مطالبی را در جلسه گذشته درباره این موضوع مطرح کردم و پس از آن دوستان سؤالاتی داشتند که اصلاً چگونه می‌توان به این مرحله رسید. امروز، پیش از آن که وارد بحث این سه روز آینده شویم و به آن مطالب برسیم، فقط می‌خواهم چند نکته را عرض کنم. این چند نکته را می‌گویم و ان شاء الله بحث را به پایان می‌رسانیم تا بیش از حد طولانی نشود.

نکته اول اینکه وقتی انسان وارد چنین مسیری می‌شود، باید یک سری مطالب را رعایت کند. در ابتدا، برخی بدیهیات وجود دارد که هر کسی که می‌خواهد مسیر رشد روحی و تغییر روحی را طی کند، باید آن‌ها را بپذیرد و رعایت کند. این موارد آن قدر روشن هستند که نه به استاد نیاز دارند و نه به راهنما؛ هر کسی خودش آن‌ها را می‌داند.

برای مثال، انسان باید برای خودش برنامه داشته باشد. باید بداند که چه کاری می‌خواهد انجام دهد و چه هدفی را دنبال می‌کند. صرف این که زندگی روزمره را از صبح تا شب ادامه دهد، کافی نیست. فرقی هم نمی‌کند که فرد یک خانم خانه‌دار باشد، یک آقای شاغل، مجرد یا متأهل باشد، در قم زندگی کند یا تهران، آمریکا باشد یا استرالیا؛ در هر صورت باید برای خود برنامه‌ای داشته باشد و بداند که برای این **حرکت روحی** چه اقداماتی را باید انجام دهد.

این‌ها بدیهیات اولیه هستند. اگر انسان بدون هیچ برنامه‌ای صرفاً در جریان عادی زندگی حرکت کند و فقط گاهی به تغییر فکر کند، رسیدن به نتیجه بسیار **دشوار** خواهد بود. معمولاً یا حوصله‌اش را ندارد، یا چند روزی تلاش می‌کند و بعد رها می‌کند و کنار می‌گذارد. در چنین شرایطی طبیعی است که به مقصد نرسد. این موضوع آن‌قدر بدیهی است که نیازی به توضیح و استدلال ندارد. همچنین کسی که اساساً احساس می‌کند هیچ مشکلی ندارد و همه چیز همان‌طور که هست باید ادامه پیدا کند، طبعاً درخواستی برای تمرین ذهنی یا رشد درونی نخواهد داشت. وقتی انسان نیازی احساس نکند و دغدغه‌ای برای تغییر نداشته باشد، دلیلی هم برای حرکت و تلاش نخواهد دید.

بنابراین، نخستین نکته همین بدیهیات است؛ مسائلی که برای هر کسی روشن و آشکار هستند و ابهامی در آن‌ها وجود ندارد.

نکته دوم این است که وقتی انسان وارد این مسیر می‌شود، **نیروی اصلی او عقل** است. انسان نمی‌تواند بدون به‌کارگیری عقل و تعقل خود، در این مسیری که در پیش گرفته به نتیجه برسد. البته برخی از این مسائل به روشنی بدیهیات نیستند، اما با اندکی تعقل می‌توان آن‌ها را درک کرد.

برای مثال، کسی که زندگی روزمره‌اش آن‌قدر شلوغ است که فرصتی برای **خلوت** ندارد، طبیعتاً نمی‌تواند به نتیجه مطلوب برسد. گاهی هم مسئله صرفاً مشغله‌های ظاهری نیست؛ بلکه انسان از نظر **درونی**، به واسطه هیجان‌ها، حب و بغض‌ها، گرفتاری‌های روحی یا هر عامل دیگری، چنان درگیر است که مجالی برای پرداختن به خود باقی نمی‌ماند. بعضی افراد را می‌بینید که از نظر ظاهری شاید زندگی بسیار شلوغی نداشته باشند و حتی آن بدیهیات اولیه را نیز رعایت کنند، اما تمام لحظات و ساعات اصلی زندگی‌شان آغشته به هیجان‌های شدید مثبت یا منفی است. این وضعیت عملاً فرصتی برای رشد و تغییر باقی نمی‌گذارد و امکان پرداختن به خود را از انسان می‌گیرد.

هر کسی که هستید، باید این هیجان‌ها را تا حدی مدیریت و کنترل کنید. اگر این کنترل صورت نگیرد، جایی برای تغییر و تحول در انسان باقی نمی‌ماند. امکان ندارد انسان از درون تا این اندازه مشغول باشد و در عین حال بتواند به‌طور جدی روی خود کار کند. انسان باید هدف خود را بشناسد، راه رسیدن به آن را درک کند و برای آن برنامه داشته باشد. همچنین لازم است در مسیر زندگی خود متوجه شود چه کارهایی برای او آثار مثبت دارد و چه کارهایی آثار منفی.

برای نمونه، ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا بیدار شدن در سحر برای انسان ضروری است یا نه. پاسخ کلی و یکسانی برای همه وجود ندارد. تجربه هر فرد نشان می‌دهد که این مسئله برای او مفید است یا نه. ممکن است برای

فردی سحرخیزی به گونه‌ای باشد که توان و انرژی او را کاهش دهد، اما برای فرد دیگری اگر سحر بیدار نشود، تمام روز دچار افسردگی، بی‌حوصلگی و بی‌ثمری شود. هر انسانی با توجه به ویژگی‌ها و شرایط خاص خود، موانع و عوامل مؤثر زندگی‌اش را می‌شناسد و درک می‌کند که با رعایت برخی امور، نتایج بسیار خوبی می‌گیرد؛ یا در شرایط و زمان‌های خاصی تمرکز بیشتری دارد و عملکرد بهتری از خود نشان می‌دهد. یا با انجام برخی امور تشتت زیاد می‌شود. این‌ها همان تجربه‌های شخصی انسان هستند و عقل باید آن‌ها را بررسی و تحلیل کند. انسان باید به این امور دقت داشته باشد. اگر کسی این مقدمات عقلی را نادیده بگیرد و به آن‌ها توجه نکند، چگونه انتظار دارد صرفاً با توسل و درخواست به نتیجه برسد؟ وقتی انسان آن مقدماتی را که از نظر عقل می‌توانند او را به مقصد نزدیک کنند کنار می‌گذارد و به آن‌ها بی‌اعتناست، دیگر توسل به تنهایی قرار است چه چیزی را جبران کند؟

در نگاه رایج، گاهی چنین تصور می‌شود که کافی است انسان توسل کند، سینه بزند و بگوید امام حسین (ع) خودش همه چیز را درست می‌کند؛ سپس به بقیه کارهایش بپردازد و هر طور که خواست زندگی کند. این برداشت رایجی است که گاه دیده می‌شود. اما در این مکتب، و در مکتبی که بزرگانی مانند علامه طباطبایی از آن سخن می‌گفتند، مسئله به این سادگی نیست. همه چیز حساب و کتاب دارد.

اگر هدفی دارید، باید آن هدف را بشناسید، نشانه‌هایش را تشخیص دهید، راه رسیدن به آن را پیدا کنید و موانع آن را بشناسید. باید بدانید در چه شرایطی نیروی حرکت شما تقویت می‌شود و در چه شرایطی ضعیف می‌گردد. باید سوخت این موتور را بشناسید؛ اینکه در کجا باید سرعت خود را کم کنید، در کجا افزایش دهید و چگونه مسیر را مدیریت کنید. همه این‌ها اموری است که انسان باید به آن‌ها توجه داشته باشد. بدون این مقدمات نمی‌توان به درستی در مسیر حرکت کرد.

یعنی پس از بدیهیات اولیه، نوبت به اموری می‌رسد که اگرچه بدیهی نیستند، اما هر انسانی با اندکی دقت و تأمل می‌تواند آن‌ها را برای خود تشخیص دهد.

اما **نکته سوم** این است که اگر انسان هدفی نامتناهی برای خود انتخاب کرده باشد، وضعیت متفاوت می‌شود. فرقی نمی‌کند این هدف در امور مادی باشد یا معنوی. فرض کنید کسی می‌خواهد ثروت بیشتری به دست آورد، اما هیچ حد و مرزی برای آن قائل نیست. هر عددی که به او پیشنهاد شود، باز هم می‌گوید بیشتر. یا در عرصه‌های دیگر نیز همین‌طور است؛ هر مرحله‌ای را که طی می‌کند، به مرحله بعدی چشم می‌دوزد و حد یقف ندارد. این وضعیت در مسیرهای معنوی نیز وجود دارد.

وقتی سر و کار انسان با قله‌های نامتناهی است، شرایط کاملاً متفاوت می‌شود. قله‌های نامتناهی مختصات ویژه‌ای دارند و با اهداف محدود و متناهی تفاوت اساسی پیدا می‌کنند. اشتراک این دو بسیار اندک است. **در اهداف نامتناهی، بخشی از اضطراب، بخشی از ناآرامی و بخشی از احساس نرسیدن، جزئی طبیعی از مسیر است. فراز و نشیب‌های این راه نیز بخشی از طبیعت آن محسوب می‌شوند.**

دوستانی که مایل‌اند این بحث را با تفصیل بیشتری دنبال کنند، می‌توانند به جلسه‌ای با عنوان «**قاعده چهارم**» در مباحث رساله عملیه مراجعه کنند. در آنجا توضیح داده شده است که انسانی که در پی هدفی نامتناهی است و مثلاً می‌گوید «محبت اهل‌بیت(ع) را می‌خواهم» یا «رضایت خدا را می‌خواهم»، در حقیقت با موضوعی نامتناهی روبه‌روست. رضایت خداوند امری بی‌انتهای نامتناهی است و به همین دلیل انسان همواره خود را نیازمند رشد بیشتر می‌بیند و هیچ‌گاه احساس نمی‌کند که به نقطه پایان رسیده است.

اگر انسان تصمیم بگیرد مقام انسانی خویش را احیاء کند و هدفش انسانیت، عقلانیت و کمال انسانی باشد، هرچه در این مسیر پیش‌تر برود، بیشتر متوجه فاصله خود با آن حقیقت عظیم می‌شود. به همین دلیل است که گاهی انسان هرچه رشد می‌کند، خود را کوچک‌تر و حتی از دیگران پایین‌تر می‌بیند. این نگاه از سر ضعف نیست؛ بلکه نتیجه درک عظمت آن حقیقتی است که در برابر آن قرار گرفته است. زیرا هر دستاوردی که انسان به دست آورد، در مقایسه با آن حقیقت بزرگ انسانی، ناچیز و محدود به نظر می‌رسد.

این مسئله را در کلمات اهل‌بیت(ع) نیز می‌توان مشاهده کرد. اگر به دعاها و روایات نگاه کنید، می‌بینید که این نگاه بارها تکرار شده است. برای مثال، در حدیث معراج آمده است که **مؤمن به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر آنکه خود را شروترین آدم جهان ببیند.** ممکن است در اینجا این سؤال پیش بیاید که بسیاری از کسانی که ادعای دینداری دارند، دقیقاً برعکس این رفتار می‌کنند و خود را بهترین می‌دانند و دیگران را نادرست می‌شمارند. اما باید توجه داشت که حقیقت ایمانی به معنایی که علامه طباطبایی و امثال ایشان مطرح می‌کنند، با این نوع نگاه تفاوتی از زمین تا آسمان دارد. در واقع، آن رویکرد رایج درست در نقطه مقابل این حقیقت قرار می‌گیرد.

به همین دلیل است که وقتی برخی افراد دعاها و مناجات‌های اهل‌بیت(ع) را می‌خوانند، تعجب می‌کنند که چگونه این بزرگواران چنین تعبیر سنگینی درباره خود به کار می‌برند. برای نمونه، در برخی مناجات‌ها امیرالمؤمنین(ع) از طول راه و دشواری مسیر سخن می‌گوید و اظهار می‌کند که برای این راه توشه کافی ندارد. وقتی امیرالمؤمنین(ع)

چنین سخنی می‌گوید، برای ما چه جایگاهی باقی می‌ماند؟ این نشان می‌دهد که هرچه انسان بالاتر می‌رود، خود را کم‌تر می‌بیند؛ برخلاف آنچه گاهی در برداشت‌های سطحی از دین تصور می‌شود.

در دعای ابوحمره نیز همین معنا دیده می‌شود. حضرت پیوسته از کاستی‌های خود سخن می‌گوید و با خداوند نجوا می‌کند که نکند از او روی گردان شده باشد، نکند نمی‌خواهی صدایم را بشنوی، نکند من را در زمره اهل غفلت و آدم‌های بی‌کار قرار گرفته باشم... امام سجاد(ع) این‌ها را می‌فرماید. این سخنان برای آن است که انسان را متوجه حقیقت مسیر کند. وقتی هدف، قله‌ای نامتناهی باشد، هرچه به سوی آن حرکت کنی، فاصله عظمت آن حقیقت را بیشتر درک می‌کنی و در نتیجه خود را کوچک‌تر می‌بینی.

نکته مهم دیگر که از ویژگی‌های اهداف نامتناهی است، این است که انسان نمی‌تواند انتظار داشته باشد خرابی‌های سالیان طولانی در مدت کوتاهی جبران شود. فرض کنید کسی شصت و پنج سال به شیوه‌ای زندگی کرده و اکنون تصمیم گرفته مسیر خود را اصلاح کند. طبیعی است که این تغییر در چند روز یا چند هفته رخ ندهد. باید زحمت بکشد، قدم‌به‌قدم پیش برود و مراحل مختلف را طی کند.

کسی که تمام عمر گرفتار توجه افراطی به دیگران بوده و اکنون می‌خواهد به خود رجوع کند و روی پای خود بایستد، در آغاز دچار ترس، ابهام و حیرت می‌شود. این حالت طبیعی مسیر است. همان‌گونه که گفته‌اند: «دل شیر نداری، سفر عشق مرو.» اگر انسان بخواهد خود را احیاء کند و به خویشتن بازگردد، ناچار است دشواری‌های این راه را بپذیرد.

بنابراین، مسیرهای بی‌نهایت مختصات ویژه خود را دارند و نمی‌توان این ویژگی‌ها را از آن‌ها حذف کرد. این مسیر با اهداف محدود و مشخص تفاوت اساسی دارد. کسی که می‌خواهد مدرکی بگیرد، شغلی به دست آورد یا به موقعیتی اجتماعی برسد، با هدفی متناهی روبه‌روست؛ اما کسی که در پی کمال انسانی، محبت الهی یا رشد بی‌پایان معنوی است، وارد عرصه‌ای با قواعد کاملاً متفاوت می‌شود.

نکته چهارم نیز همان چیزی است که در بحث «ارکان حرکت انسانی» مطرح شد؛ یعنی نظم و استمرار. بزرگان همواره بر این مسئله تأکید داشته‌اند. مرحوم آقای پهلوانی، برای مثال، بر استمرار اعمال و اذکار تأکید ویژه‌ای داشتند و معتقد بودند که بی‌نظمی نصف آثار عمل را از بین می‌برد. البته منظور از نظم، یک نظم خشک و بی‌روح نیست. همان‌گونه که در مباحث ارکان حرکت انسانی توضیح داده شده، مقصود بیشتر نظم محتوایی است تا صرفاً نظم ظاهری.

بنابراین، هر فردی که می‌خواهد در این مسیر حرکت کند، متناسب با شرایط و هدف خود، به حداقلی از نظم و استمرار نیاز دارد. بدون این نظم، رسیدن به نتیجه بسیار دشوار و بلکه ناممکن خواهد بود.

همان‌طور که نظم و استمرار لازم است، پیوستگی نیز ضرورت دارد. مثل طنابی که از این سو به آن سو کشیده شده است؛ اگر کسی در میانه راه آن را قطع کند، دیگر کارایی خود را از دست می‌دهد. این طناب باید ممتد و پیوسته باشد. در مسائل روحی نیز بارها بر همین موضوع تأکید کرده‌ام. البته معنای آن این نیست که انسان هرگز زمین نخورد یا دچار لغزش نشود. **اتفاقاً بخشی از استمرار همین است که انسان از پیش بداند ممکن است زمین بخورد، اما پس از هر زمین خوردنی دوباره برخیزد و مسیر را ادامه دهد.**

استمرار به این معنا نیست که فرد مدتی کاری را انجام دهد و سپس برای مدت طولانی آن را رها کند. گاهی پیش می‌آید که کسی سؤالی می‌پرسد، پاسخی دریافت می‌کند یا دستورالعملی برایش نوشته می‌شود، اما یک ماه بعد دوباره می‌پرسد که آن دستور چه بود و چه باید می‌کرد. طبیعی است که با چنین رویکردی انسان به نتیجه نمی‌رسد. حتی ممکن است خود فرد نیز فراموش کرده باشد که دقیقاً چه مسیری را آغاز کرده است. وقتی ارتباط انسان با مسیرش این‌گونه گسسته شود، رسیدن به مقصد دشوار خواهد بود.

البته همان‌طور که عرض شد، استمرار با لغزش و توقف‌های مقطعی منافاتی ندارد. هر استمراری ممکن است با زمین خوردن همراه باشد، اما مهم این است که فرد پس از هر لغزش دوباره برخیزد. وقتی دوره‌های سخت، تاریک یا ناامیدکننده فرا می‌رسند، نباید مسیر را رها کند و با خود بگوید حالا که این مرحله از دست رفت، ادامه دادن فایده‌ای ندارد. اگر چنین کند، طبیعتاً به نتیجه نخواهد رسید.

نکته دیگر، رفاقت به معنای عام آن است؛ یعنی بهره‌گیری از عقل جمعی. این عقل جمعی ممکن است در قالب گفت‌وگو با یک دوست، یک استاد، یک همفکر یا هر فرد دیگری ظهور پیدا کند. مهم این است که انسان خود را از بهره‌مندی از نگاه دیگران محروم نکند. این موضوع یکی از ارکان مهم حرکت انسانی است. گاهی انسان تمام مقدمات را طی کرده است، اما پاسخ مسئله‌اش را نمی‌بیند؛ در حالی که پاسخ درست مقابل چشمان او قرار دارد. یک گفت‌وگوی کوتاه، یک مشورت ساده یا استفاده از عقل جمعی می‌تواند آن پاسخ را برای او آشکار کند.

بنابراین، این‌ها نکاتی هستند که باید رعایت شوند. اگر این اصول نادیده گرفته شوند، ممکن است انسان حتی به نتیجه‌ای برسد، اما متوجه آن نتیجه نشود. وقتی یک امر روشن و بدیهی در برابر چشم انسان قرار دارد و او به آن عمل نمی‌کند، طبیعی است که از ثمرات آن نیز بهره‌مند نخواهد شد.

اما اگر این مقدمات فراهم باشد و انسان آن توجه و تمرکز لازم را داشته باشد، رسیدن به نتیجه دور از دسترس نخواهد بود. به ویژه در این دهه، اگر آن نکاتی که در جلسه گذشته مطرح شد رعایت شوند؛ یعنی توجه به نیاز حقیقی و عمیق انسان و نیز صبر بر حالت تعلیق.

منظور از تعلیق چیست؟

انسان نیازی دارد، مسئله‌ای دارد یا در مسیر رسیدن به هدفی - چه مادی و چه معنوی - با بن‌بستی روبه‌رو شده است. این بن‌بست به یک نیاز جدی و سنگین در درون او تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی، انسان نباید نه مسئله را رها کند و نه با عجله بخواهد فوراً به پاسخ برسد. میان این دو قطب، یعنی میان رها کردن و شتاب‌زدگی، حالتی از تعلیق شکل می‌گیرد؛ حالتی که انسان در آن نیاز خود را حفظ می‌کند، اما برای رسیدن به پاسخ نیز صبر و تحمل به خرج می‌دهد.

صبر بر این حالت تعلیق بسیار دشوار است و کسی که این صبر را نداشته باشد، به نتیجه نخواهد رسید. مقصود از این صبر آن است که انسان نیاز خود را به‌روشنی ببیند، اما توان آن را نیز داشته باشد که خود را در همین نقطه نگه دارد و صبر کند تا به نتیجه برسد. باید از تمرکزها و توجه‌هایی که در این دهه فراهم می‌شود بهره بگیرد.

برای مثال، خود من بارها دیده‌ام که در مجلسی حاضر شده‌ام و ترجیح داده‌ام سخنان وارد بحث‌های سنگین و پیچیده نشود. اگر بحثی جدی و علمی باشد، حاضرم بیرون از مجلس آن را بشنوم؛ اما در خود مجلس معمولاً چنین انتظاری ندارم. علتش این است که من به مجلس می‌روم تا بیشتر با خودم مواجه شوم. حالا ممکن است بعضی بزرگان توصیه کنند که فلان سخنرانی را گوش کنید یا از مطالب فلان شخص استفاده کنید، اما من شخصاً برای این هدف به مجلس نمی‌روم و علاقه‌ای هم به آن ندارم. **در این دهه‌ها و در این جلسات، انتظار من از مجلس چیز بالاتری است؛** انتظاری عمیق‌تر و شخصی‌تر. به همین دلیل، وقتی خودم نیز صحبت می‌کنم، سعی دارم بیشتر مخاطب سخنانم خودم باشم؛ نیازهای خودم را مطرح کنم و از مسائل و گره‌هایی بگویم که با آن‌ها درگیرم. شاید به ظاهر با دیگران سخن می‌گویم، اما در واقع بیشتر در حال گفت‌وگو با خودم هستم.

در هر مجلسی نیز که حاضر می‌شوم، تلاش می‌کنم از فضای آن مجلس بهره ببرم؛ برای اینکه این صبر بر تعلیق یک تمرکز جدی پیدا کند. باور من این است که اگر انسان این مسیر را درست طی کند، امکان ندارد به نتیجه نرسد؛ امکان ندارد. اما شرط آن این است که واقعاً با سؤال و نیاز خود روبه‌رو شود؛ در این توجه به نفس، در این حضور و در این تمرکز، گرفتار حاشیه‌ها نشود.

برای مثال، ذهنش درگیر این نباشد که فلان شخص چرا چنین حرفی زد یا چرا آن مطلب را به آن شکل بیان کرد. یا مدام درگیر تحلیل‌های علمی و حاشیه‌ای نشود. همه این مسائل در جای خود ارزشمند هستند، اما به نظر من در این دهه، اگر کسی بیش از حد درگیر آن‌ها شود، ممکن است سال خود را از دست بدهد.

اگر انسان بتواند حضور خود را حفظ کند و با نیاز حقیقی‌اش مواجه شود، در همین دهه می‌تواند برای تمام سال آینده خود دستورالعمل‌هایی پیدا کند؛ می‌تواند سالی متفاوت و حرکتی متفاوت را آغاز کند و حتی به انسانی متفاوت تبدیل شود. من هیچ تردیدی ندارم که این امکان برای هر کسی وجود دارد؛ فرقی هم نمی‌کند هدف او معنوی باشد یا مادی. هر هدفی که داشته باشد، اگر این مسیر را درست طی کند، می‌تواند به نتیجه برسد.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد